در تاريخ ۲۱ مهر ۱۳۸۲
اجتهاد و تقليد

جلسه 14

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بعد از اينكه ثابت شد كه اجتهاد، وجوب عيني ندارد، عرض كرديم كه دو دليل اقامه شده بر اينكه اجتهاد، وجوب كفائي دارد. در دليل دوم استدلال شد به آيه شريفه «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لعلّهُم يحذرون». عرض كرديم كه از اين آيه شريفه، مي‌توانيم وجوب كفائي اجتهاد را استفاده كنيم. چرا كه آيه ظهور در اين دارد كه يک عده‌اي بايد به مدينه نفر و كوچ كنند، و تفقه در دين پيدا كنند، و افرادي را كه در محل خودشان باقي مانده‌اند إنذار كنند. معناي اين وجوب كفائي است. در آيه دارد «الطائفة»، يعني از هر فرقه، بايد طائفه‌اي كوچ كنند، و گروهي بايد از هر فرقه بروند و تفقه در دين پيدا كنند. نتيجه اين مي‌شود كه يک گروه تفقه در دين پيدا كنند و به ديگران ابلاغ كنند. اين خودش وجوب شرعي و وجوب كفائي دارد.

ملاک واجب كفائي بودن چيست؟

استفاده وجوب كفائي شرعي از اين آيه شريفه، متفرّع بر اين است كه اين وجوب در آيه، وجوب شرعي باشد.

اما اگر كسي بگويد اين وجوب؛ ارشادي است، ديگر عنوان كفائي پيدا نمي‌كند.

تقسيم واجب؛ به واجب عيني و واجب كفائي، از مواردي است كه مختص به «واجب شرعي» است. يک واجب شرعي، گاهي واجب شرعي كفائي است، گاه واجب شرعي نفسي است.

البته اصطلاح بر اين جاري شده است، و إلا بحسب واقع، اگر كسي تحقيق كند و بگويد كه ملاک وجوب كفائي چيست؟ ملاک جوب كفائي اين است كه «اگر عده‌اي به آن قيام كردند و آن را انجام دادند، از ذمه ديگران تكليف برداشته مي‌شود»، اين، هم مي‌تواند وجوب شرعي باشد، هم مي‌تواند وجوب عقلي باشد. در وجوب كفائي ما يک دليل و برهان محكم نداريم بر اينكه حتماً اختصاص به واجبات شرعيه دارد.

بلي، اصطلاح بر اين است كه واجب شرعي؛ يا واجب عيني است، يا واجب كفائي است.

پس اين روشن شد كه مي‌توانيم بحسب اصطلاح بگوئيم، واجب كفائي مربوط به واجبات شرعيه است، اما اگر در مطلب دقت شود و حقيقت واجب كفائي را باز كنيم، در واجبات ارشادي و عقلي، مي‌توانيم كفائي بودن را داشته باشيم.

آنگاه اگر اين حرف را زديم كه واجب كفائي از اقسام واجبات شرعي است، در اين آيه شريفه، برخي احتمال داده‌اند، كه اين وجوب نفر و وجوب تفقّه، يک وجوب ارشادي است.

قبلاً عرض كرديم كه امام(رضوان الله عليه) فرمودند كه در خود اين آيه شريفه، كه مي‌فرمايد تفقه كنند و بعد بيايند انذار كنند، و اين انذار براي اين است كه مردم هم حذر داشته باشند، «لعلّهُم يحذرون»، اين «لعلّهُم يحذرون»، مي‌تواند قرينه باشد كه وجوب در اين آيه، يک وجوب ارشادي است، يعني ارشاد به يک حكمي است كه عقل هم اين را مي‌گويد، كه چيزي را كه انسان بلد نيست و ديگران هم بلد نيستند، عده‌اي بروند ياد بگيرند و به ديگران هم ابلاغ كنند و آن حكم را برسانند.

اگر اين حرف را زديم و گفتيم كه وجوب كفائي از اقسام واجبات شرعيه است (اين يک)، و گفتيم كه واجب كفائي در اين آيه شريفه، واجب ارشادي است و وجوب شرعي در اين آيه براي تفقه استفاده نمي‌شود، وجوب تفقه در اين آيه ارشادي است، اين دو تا مطلب را اگر كنار هم بگذاريم، نتيجه مي‌گيريم كه از آيه؛ وجوب شرعي كفائي را نمي‌توان استفاده كرد.

اما اگر يكي از اين دو مطلب را خراب كرديم، و گفتيم كه واجبات كفائي، اختصاص به واجبات شرعيه ندارد، يا گفتيم از آيه، وجوب ارشادي را استفاده نمي‌كنيم، آنچه را كه امام قرينه بر وجوب ارشادي قرار داده است، اين قرينيّت روشني ندارد، در آيه مي‌گويد «لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ ... لعلّهُم يحذرون»، امام از اين «لعلّهُم يحذرون» استفاده كرده كه اين تفقّه، وجوب ارشادي دارد. امّا اگر كسي گفت كه اين جمله، قرينه روشني بر اين معنا ندارد.

يک وقت در آن آيه شريفه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكرِ إِن كنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، ما «إِن كنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» را قرينه قرار داديم كه «فاسئلوا» امر ارشادي است. چون يک چيزي است كه همه مي‌فهمند، همه مي‌دانند جائي كه چيزي را نمي‌دانند، بايد سئوال كنند. گفتيم كه «إِن كنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» يک قرينه روشن عرفي بر اين معناست، كه وجوب سؤال، يک وجوب ارشادي است.

اما در «لعلّهُم يحذرون» اگر كسي گفت اين يكي از آيات براي انذار است، اينها بروند ياد بگيرند، بيايند انذار كنند، حالا حذر مي‌خواهد محقق شود، مي‌خواهد محقق نشود. نتيجه اين مي‌شود كه وجوب تفقه، كه از اين آيه استفاده مي‌شود، يک وجوب شرعي است. در نتيجه كفائي بودن ثابت مي‌شود.

نظر استاد: به نظر ما مطلب، همين است، يعني «لعلّهُم يحذرون» نمي‌تواند قرينه روشني باشد بر اينكه اين حكم، يک حكم ارشادي باشد، كه براي اينها واجب است به مدينه بروند تفقّه كنند، واجب است كه مردم را انذار كنند. حالا حتي در مواردي كه يقين دارند به اينكه حذر در موردي كه محقق نمي‌شود، باز انذار واجب است، از باب اينكه إتمام حجت شود، لذا قرينيّت بر اينكه اين وجوب ارشادي است، نداريم. از آيه شريفه وجوب شرعي كفائي اجتهاد را نتيجه مي‌گيريم.

حدّ وجوب كفائي

يک بحثي كه جاي طرح دارد اين بحث است كه حدّ اين وجوب كفائي چقدر است؟ ما وقتي مي‌گوئيم واجب است (به وجوب شرعي كفائي)، كه از هر فرقه‌اي، طائفه‌اي بيايند و احكام را ياد بگيرند، آيا اگر در هر زماني يک نفر آمادگي پيدا كرد كه تحصيل كند و اين استعداد را دارد و قوه‌ي استنباط را هم دارد و مي‌تواند كه به مرحله اجتهاد هم برسد، آيا با همين مقدار، وجوب كفائي ساقط مي‌شود؟ حالا كه در زمان ما كه مثلاً فرض كنيم چهار ميليارد انسان وجود دارد، حد اين وجوب تفقه به عنوان واجب كفائي چه مقدار است؟

در سائر واجبات كفائي حدش آن مقدار است كه رفع نياز مردم شود. مردم نياز به طبيب دارند، خود طبابت مي‌شود واجب

كفائي، بايد به مقدار نياز در اين رشته تحصيل كنند تا نياز مردم برطرف شود. آيا در باب اجتهاد هم اينطور است؟ آيا ما نياز داريم به اينكه يک عده‌اي بروند تفقه در دين كنند؟ چون در ميان اين عده بالاخره آن كسي كه أقوي و أعلم اينهاست، او مورد توجه قرار مي‌گيرد!

اين وجوب كفائي در اينجا، حدش با سائر واجبات كفائيه فرق مي‌كند. در اينجا اگر لااقل يک نفر بتواند برود و تفقه در دين كند و به درجه اجتهاد برسد، اين وجوب كفائي امتثال شده است، و از ذمه ديگران هم ساقط شده است. ظاهر اين است كه در اين واجب كفائي، اگر در هر زماني ما ديديم كه لااقل يک نفر صلاحيت اجتهاد را داشته باشد و در اين مسير هم قرار گرفته است، در اين صورت يک نفر كافي است و لازم نيست ديگران خودشان رنج اجتهاد را متحمل شوند. همين مقدار كه يک نفر بتواند به مقام اجتهاد برسد و احكام را براي مردم بيان كند، كافي است. ما باشيم و قواعد و ظواهر، همين مقدار كافي است.

اشكال بر كفايت يک مجتهد با توجه به آيه نفر

بعضي خواسته‌اند از كلمه «طائفة» در اين آيه شريفه استفاده كنند كه چند نفر را شامل مي‌شود و حالا كه چند نفر را شامل مي‌شود، پس نمي‌شود در اينجا ما با يک نفر مسئله را تمام كنيم!

جواب:

جواب اين است كه ما در ذيل آيه شريفه، يا در بعضي از موارد ديگر قرينه داريم بر اين كه طائفه، بر يک نفر هم صدق مي‌كند. اگر از هر فرقه‌اي يک نفر هم به مدينه برود، براي تفقه در دين كافي است.

به اين نتيجه رسيديم، كه در مسئله اجتهاد و تفقه در دين، وجوب اجتهاد و وجوب تفقه يک واجب كفائي، مانند سائر واجبات كفائيه نيست. در هر زماني يک نفر اگر واقعاً مجتهد مسلم باشد، البته در صغري خيلي ترديد حاصل مي‌شود، در اين كه اين آقا مجتهد هست يا نيست؟ اما اگر واقعاً در هر زماني يک نفر مجتهد مسلم باشد، اين كفايت مي‌كند.

حالا فرض كنيم، در زمان ما كه تمام افراد، همه با هم ارتباط دارند، خصوصاً با وسائل امروزي، مثل اينترنت و تلفن و فكس، ارتباط برقرار كردن راحت است، اگر يک نفر مجتهد مسلم شد، بطوري كه با دادن رساله، با دادن پاسخ مسائل، بتواند جواب همه‌ي مردم را بدهد، واجب كفائي ساقط مي‌شود، در باب طبابت يک دكتر در هر روز پنجاه تا مريض را مي‌تواند ببيند، در حالي كه ما در هر روز پنجاه هزار مريض داريم، اين واجب كفائي، يعني وجوب اجتهاد، يک واجب كفائي هست، اما اينطور نيست، كه حدش مانند واجبات كفائيه باشد.

سقوط يک واجب آنجائي است كه رفع نياز شود، امتثال تكليف شود، ولي مي‌خواهيم بگوئيم در مقام عمل، آن واجبات كفائي ديگر، رفع نيازش با افراد متعدد است، اين واجب كفائي، رفع نيازش، با يک نفر هم محقق مي‌شود و الاّ نمي‌خواهيم بگوئيم تعريف‌هايش فرق دارد. كسي نمي‌آيد بگويد تعريف واجب كفائي در اجتهاد، با تعريف كفائي در علوم ديگر و طبّ فرق دارد. ملاک اين است كه «إذا قام به أحد أو أفراد سقط عن الآخرين»؛ ولي در مقام عمل مي‌خواهيم بگوئيم به چه مقدار، رفع نياز در وجوب اجتهاد مي‌شود؟

ادعاي ما اين است كه در زمان ما كه همه با هم ارتباط دارند، يک مجتهد، اگر يک مجتهد مسلّم، مجتهد جامع الشرائط وجود داشته باشد، كافي است، كافي؛ يعني اينكه وجوب كفائي از ذمه ديگران ساقط مي‌شود.

جمود بر مفهوم آيه نفر

برخي قائل شده‌اند به اينكه از آيه شريفه استفاده مي‌شود، كه براي عرب، بايد مجتهد عرب باشد، از كرد بايد كرد باشد. يعني آيه شريفه مي‌فرمايد در هر زماني از هر گروهي، يكي از خودشان باشد، يعني حق ندارد عرب براي فارس، يا فارس برود براي عرب.

اين مطلب خيلي ديگر جمود بر آيه مي‌خواهد. آيه يک عنوان ارشادي دارد به اين كه بالاخره يک گروهي بيايند تفقّه كنند. اين مبنا مسلّم البطلان است. اگر گفتيم كه اين آيه، وجوب ارشادي دارد، مسئله خيلي روشن است. در وجوب ارشادي تفاوتي نمي‌كند كه اين نافر و نفر كننده از كدام گروه باشد. بايد يک عده‌اي نفر كنند، احكام دين را ياد بگيرند، بيايند به مردم برسانند.

اگر ما مسئله وجوب شرعي را مطرح كرديم و گفتيم بعد از دقت زياد، از آيه وجوب شرعي كفائي استفاده مي‌شود، اگر وجوب شرعي كفائي استفاده شد، آن وقت مي‌رسيم به اين دو راهي، يک راه اين است كه وجوب كفائي به اين معناست كه از هر فرقه‌اي از خود آن فرقه، واجب است افرادي نفر كنند، اين يک؛ راه ديگر اين است كه وجوب شرعي كفائي به اين معناست كه عده‌اي نفر كنند و بيايند احكام را براي مردم بيان كنند.

اگر بخواهيم جمود بر آيه شريفه داشته باشيم، به تعبير امام(رضوان الله عليه) مي‌فرمايند بعضي از جمودها جمود حنبلي است. اينجا هم همين‌طور است. جمودي مثل جمود حنبلي اقتضا دارد كه آيه فرموده: «مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» در حالي كه اگر وجوب، وجوب شرعي هم باشد، اين قسمت «منهم» كه ديگر عنوان تعبديت را ندارد، «منهم» يک چيزي است كه به عنوان قضيه خارجيه است. در آن زمان، عشاير و اقوام، دور از يكديگر بودند، به يكديگر مرتبط نبودند، لذا اين «منهم» يک قيدي نيست كه قيد احترازي باشد، و در اينجا قيديت داشته باشد.

بعبارة أخري؛ ما در اينجا يک كلمه‌اي داريم، كلمه «منهم» نمي‌دانيم كه اين «منهم» قيديت دارد يا ندارد؟ اينجا ما قرينه داريم بر اين كه اين عنوان قيديت را ندارد. قرينه‌اش اين است كه آنچه كه براي شارع مد نظر است، إنذار است، حالا منذر هر كس باشد. حالا اگر در زمان رسول خدا(ص) كسي از قوم بني تميم نفر مي‌كرد، مي‌آمد مدينه، و در برگشت مي‌رفت قوم ديگري را انذار مي‌كرد، روشن است قرينه وجود دارد كه اين «منهم» در اين آيه شريفه قيديت ندارد، يک چيز خارجي است.

مثل آن قيدي كه در آيه «وَ رَبَائِبُكُمُ اللاّتِي فِي حُجُورِكُم»، اين «فِي حُجُورِكُم»، يک قيد غالبي است، در اينجا هم اين «منهم» يک عنوان قيد غالبي را دارد. غالباً كسي كه از آن فرقه مي‌آيد، مي‌رود همان فرقه را نفر مي‌كند، الان هم در زمان ما اينطور است، آن كسي كه عرب هست، زمان تبليغ، مي‌رود سراغ عرب‌ها، چون با آنها هم لسان است، فرهنگشان يكي است، اما قيديت ندارد. يعني اگر امروز يک عربي به زبان فارسي براي مردم صحبت كرد، اين به آيه نفر عمل كرده، اگر يک فارس زباني آمد براي عربها به زبان عربي صحبت كرد، اين هم به آيه شريفه نفر عمل كرده، لذا اين مطلب هم يک مطلب باطلي است.

بعبارة أخري؛ يک وقت انسان نسبت به عمل خودش تفقه مي‌كند، آيا تفقه واجب است يا نه؟ براي خودش آيا واجب كفائي دارد يا نه؟ يک وقت از باب رجوع غير به انسان است، آيا براي انسان از باب اينكه غير به او رجوع مي‌كند، وجوب تفقه، يک وجوب كفائي است يا نه؟

نتيجه

پس اجتهاد وجوب شرعي عيني ندارد، بلكه بر طبق اين آيه شريفه، به اضافه‌ي آن دليل قبلي، كه روز شنبه عرض كرديم، وجوب شرعي كفائي دارد.

تا اينجا بحث وجوب كفائي تمام شد. بحث ما اين بود كه آيا بين خود اجتهاد و تقليد، اجتهاد مقدم بر تقليد است يا نه؟ كسي كه مي‌تواند تحصيل كند و استنباط پيدا كند، آيا مي‌تواند اين راه را رها كند، و سراغ تقليد برود؟ ما تا به حال دو مطلب را اثبات كرديم؛ يک مطلب اينكه اجتهاد، وجوب عيني ندارد. مطلب دوم اين بود كه؛ اجتهاد وجوب شرعي كفائي دارد.

نتيجه اين مطالب اين شد كه بمقتضاي حكم عقل، اين انسان در مورد اعمال خودش، من مي‌دانم كه الان اگر درس بخوانم به مرحله اجتهاد مي‌رسم، مقتضاي حكم عقل اين است كه اجتهاد بر تقليد تقدم ندارد و فرقي بين اجتهاد و تقليد نيست.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين